



پیغام عشق

قسمت سیصد و سیام





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۶ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

بس بُدی بنده را کفی بالله

لیکش این دانش و کفایت نیست

وقتی در اطراف اتفاق این لحظه فضا را باز می‌کنیم، این فضای گشوده شده که خداوند را به مرکز ما می‌آورد، برای ما کافی است. لازم نیست که عقل، قضاوت، تفسیر، تأویل و کسی یا چیزی را وارد آن فضا کنیم. منتها ما این دانش، کفایت و تشخیص را نداریم که واقعاً خداوند برای ما کافی است و مرتب قضاوت، تعبیر و تفسیر می‌کنیم و عقل من‌ذهنی‌مان را به کار می‌گیریم و نتیجه این‌ها به صورت ستیزه و مقاومت درمقابل اتفاق این لحظه است.

قرآن کریم، سوره نسا(۴)، آیه ۴۵:

«خدا دشمنان شما را بهتر می‌شناسد و دوستی او شما را کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۴

در حقیقت هر عدو داروی توست

کیمیا و نافع و دلجوی توست

در حقیقت هر وضعیت بد و هر چیزی که در این لحظه ذهنت نشان می‌دهد و فکر می‌کنی دشمن تو است، داروی تو است. برای تو حکم کیمیا دارد. زیرا مس من‌ذهنی تو را به هشیاری حضور تبدیل می‌کند. اگر فضا را باز کنی، از آن فضای باز شده به تو سود می‌رساند و از تو دل‌جویی می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۵

که ازو اندر گریزی در خَلا



استعانت جویی از لطف خدا

زیرا از شر و گزند عدو یا وضعیت و چالشی که ذهن آن را بد می‌داند، در فضای گشوده‌شده، فضای یکتایی این لحظه می‌گریزی و از لطف خدا کمک می‌طلبی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۹۶

در حقیقت دوستان دشمن‌اند

که ز حضرت دور و مشغولت کنند

در حقیقت دوستان تو دشمن تو هستند. تمام همانیدگی‌ها و هرچیزی که با من ذهنی جذبش می‌شوی، دوستش داری، در مرکز تو است و به صورت فکر در سرت برمی‌خیزد، همه این‌ها دشمن تو هستند؛ زیرا وقتی به سوی آن‌ها می‌روی و فضا را باز نمی‌کنی، تو را از درگاه خدا دور و به همانیدگی‌ها مشغولت می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۷

ای نظرتان بر گهر بر شاه نه

قبله‌تان غول‌ست و جاده راه نه

ای کسانی که به جواهر من ذهنی توجه داشته و به فرمان شاه، پروردگارتان، توجه ندارید. قبله‌تان غول من ذهنی‌ست، نه راه صاف زندگی. در این لحظه مقاومت داشته و فضا را باز نمی‌کنید؛ دائماً به غول که از همانیدگی‌های این جهان ساخته شده و جسم‌بین است، سجده می‌کنید. بنابراین در هشیاری جسمی باقی مانده و در ذهن زندانی می‌شوید. [اگر شما به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا دائماً به من ذهنی نگاه می‌کنید، او شما را به خدای جسمی هدایت می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۸

من ز شه برمی‌نگردانم نظر



من چو مُشْرک روی نارم با حَجَر

من در این لحظه مقاومت را صفر کرده، نظرم را از شاه، خداوندی که از درون خودش را در من زنده می کند، بر نمی گردانم؛ و مانند مشرکان، من های ذهنی، با ستیزه با اتفاق این لحظه و مقاومت به سنگ من ذهنی روی نمی آورم و آن را نمی پرستم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷۹

بی گُهر جانی که رنگین سنگ را

برگزیند، پس نهد شاه مرا

جان بی گوهر و بی خردی که آن هشیاری جسمی و سنگ من ذهنی را که از فکرهای رنگارنگ و همانیدگی ها درست شده، انتخاب کند و فرمان خدا را فرو نهد، بدون نور و روشنایی حضور بوده و اصالتی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸۰

پشت سوی لُعبتِ گلرنگ کن

عقل در رنگ آورنده دَنگ کُن

به این بت و عروسک رنگارنگ من ذهنی و همانیدگی ها، با تسلیم و فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و آوردن عدم به مرکزت پشت کن و عقل من ذهنی خود را در عقلی که آفریننده رنگ است، یعنی عقل عدم، دنگ و مبهوت کن و به خدای حقیقی زنده شو.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸۱

اندر آ در جو سَبو بر سنگ زن

آتش اندر بو و اندر رنگ زن



داخل جوی آب هشیاری حضور، آب حیات شو؛ و کوزه من ذهنی، عقل همانیدگی‌ها را بر سنگ بزن و بشکن؛ و رنگ و بو یعنی فکر، هیجان و دردهای مربوط به چیزهای مختلف که با آنها همانیده هستی را، با فضاگشایی و مرکز عدم به آتش بکش.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸

بود آدم دیده نور قدیم

موی، در دیده بود کوه عظیم

حضرت آدم (ع) از آن‌رو که انسانی کامل بود، حکم نور ازلی، نور الست و نور خدا را داشت. به همین دلیل لغزشی که مرتکب شد، هر چند کوچک بود، ولی نسبت به مقام او بسیار بزرگ بود. این درست مانند آن است که مویی خرد و ناچیز در چشم بروید. مسلماً همین موی بی‌ارزش می‌تواند چشم را از کار بیندازد. یعنی «موی» که همان من‌ذهنی است، در چشم خدا یا چشم انسانی که به خدا زنده شده، روییده و همچون کوهی عظیم جلوی چشم عدم او را می‌گیرد و آن را کور می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۳

مُقریبی می‌خواند از روی کتاب

ماؤکُم غَوْرًا، ز چشمه بندم آب

یک قاری از روی قرآن، آیه ۳۰ سوره مُلک را می‌خواند، که معنی‌اش این است. «بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، (یعنی اگر خداوند سرچشمه آب زندگی را با همانیدگی‌ها ببندد) چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟»

قرآن کریم، سوره مُلک (۶۷)، آیه ۳۰:



بگو: اگر آبتان در زمین فرو رود، چه کسی شما را آب روان خواهد داد؟ بگو اگر گردد آبتان در زمین پنهان، که رساندتان به آب روان؟ [یعنی آب زندگی ما که در زیر همانیدگی‌ها پنهان شده است را، چه کسی تبدیل می‌کند به جوی آبی که دائماً از ما جاری شود و چهار بُعد ما را سیراب کند و به جهان بیرون هم بریزد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۶

فلسفی منطقی مُستَهان

می‌گذشت از سوی مکتب آن زمان

در آن لحظه که قاری مشغول تلاوت آیه قرآن بود، فلسفی منطقی مُستَهان (انسانی که در ذهن خود فلسفه ساخته و منطق و عقل من‌ذهنی را دارد، چون نمی‌تواند از ذهنش بیرون بیاید و بسیار خوار و ذلیل شده است) از آن جا عبور می‌کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۸

ما به زخمِ بیل و تیزیِ تبر

آب را آریم از پستی زَبَر

گفت ما به وسیله بیل و تیزی تبر، آب زندگی را که در زیر زمین همانیدگی‌ها پنهان شده است، بالا می‌آوریم؛ یعنی از ابزارهای من‌ذهنی استفاده می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۳۹

شب بخفت و دید او یک شیرمرد

زد طپانچه، هر دو چشمش کور کرد



آن شخصی که فلسفه و منطق من ذهنی داشت، شب خوابید و در خواب دید که یک شیرمرد دلاور، سیلی محکمی به صورت او زد که از شدت آن چشمانش کور شد. [به تدریج که ما با من ذهنی و ابزارهایش جلو می‌رویم، چشم عدم‌مان از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند و کور می‌شود].

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۲

گر بنالیدی و مُسْتَعْفِرِ شدی

نور رفته از کرم، ظاهر شدی

اگر او به درگاه خدا می‌نالید و به خاطر این که همانیدگی‌ها را در مرکزش گذاشته، اظهار پشیمانی و معذرت‌خواهی کرده و با فضاگشایی مرکزش را عدم می‌کرد، در این صورت از کرم الهی نور عدم دوباره به چشمانش باز می‌گشت. یعنی من ذهنی او از بین می‌رفت و مرکزش عدم می‌شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۳

لیکِ اسْتِغْفارِ هم در دست نیست

ذوقِ توبه نُقلِ هر سرمست نیست

ولی باید به این نکته توجه داشت که استغفار و آمرزش خواستن هم به این آسانی‌ها در دسترس من‌های ذهنی نیست و ذوق برگشتن، توبه و عذرخواهی کردن، به اشتباه پی‌بردن، فضاگشایی و عدم کردن مرکز نصیب سرمستان من‌ذهنی نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۴

زشتی اعمال و شومی جُحود

راه توبه بر دل او بسته بود



زیرا زشتی و ناخجستگی اعمال من ذهنی، ستیزه و مقاومت با اتفاق این لحظه که بسیار شوم است و انسان را قربانی و از جنس من ذهنی می‌کند، راه توبه را بر دل او بسته بود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۴۵

دل بسختی همچو روی سنگ گشت

چون شکافد توبه آن را بهر گشت

دل او از شدت سختی، ریزیبی، جزئی‌نگری، استدلال‌های باریک من ذهنی، جدی گرفتن افکار خود، حرف‌ها، نوشته‌ها، تفاوت‌های سطحی و باوری مانند سنگ سفت شد. توبه چگونه می‌تواند آن دل سنگ شده را بشکافد و برای زراعت بذرهای خدا شخم زده و آماده سازد؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۸۱

بر تو آسان کرد و خوش، آن را بگیر

خویشتن را در میفکن در زحیر

آن کار فضاگشایی و عدم کردن مرکز را خداوند بر تو آسان و دلنشین کرده است. تمرکزت را روی آن کار بگذار و آن را انجام بده و خود را بیهوده در من ذهنی، به سختی و مشقت مینداز؛ زیرا راه من ذهنی در درد افتادن است و راه فضاگشایی آسان کردن راه است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۲۸

ز آن رهش دور است تا دیدار دوست

کو نجوید سر، رئیسش آرزوست



به این علت، تا او به دیدار دوست برسد، راهی طولانی در پیش دارد؛ که او سر و عقل خدا که تمام کائنات را اداره می‌کند و با فضاگشایی و مرکز عدم به دست می‌آید را نمی‌طلبد. بلکه در سر من‌ذهنی، هوای ریاست و قدرت در سر دارد؛ و به جای این که به عقل و خرد خدا دسترسی داشته باشد، خود را با عقل من‌ذهنی انسانی کامل و بی‌نیاز از خدا می‌پندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۶

صوفیی از فقر چون در غم شود

عین فقرش دایه و مطعم شود

هرگاه صوفی بر اثر فقر، از دست دادن یا به دست نیامدن همانیدگی‌ها غمگین شود و از فقر فضاگشایی با غم برخوردار کند، همان فقر و فضای گشوده شده دایه‌اش شده، او را پرورش می‌دهد و غذایش می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۷

زانکه جنت از مکاره رسته است

رحم، قسم عاجزی اشکسته است

زیرا بهشت از دل رنج‌ها، چالش‌ها و سختی‌ها رویداده است. لطف و رحمت الهی نصیب کسی شود که با فضاگشایی و مرکز عدم، من‌ذهنی‌اش را شکسته و کوچک کرده است و عقل جزوی خود را به کار نمی‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۵۸

آنکه سرها بشکند او از علو

رحم حق و خلق ناید سوی او

آن کسی که از شدت تکبر سرها را بشکند و موجبات آزار آنان را فراهم سازد و سروری و خودنمایی من‌ذهنی را بخواهد، از بندگی خدا محروم شده، رحمت خداوند و شفقت خلق شامل حال او نمی‌شود.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

هر که داد او، حُسنِ خود را در مَزاد

صد قُضایِ بَد، سویِ او رو نَهَاد

هر کس زیبایی‌های من‌ذهنی و همانیدگی‌های خود را آشکار کرده و در معرض نگاه من‌های ذهنی دیگر قرار دهد، خدا این کار او را نمی‌پسندد و قضا (تصمیم و تشخیص الهی) از هر طرف اتفاقات بد برای او به‌وجود می‌آورد تا متوجه کار اشتباهش بشود و به نمایش گذاشتن حُسن خود را رها کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶

حیله‌ها و خُشم‌ها و رَشک‌ها

بر سَرش ریزد چو آب از مَشک‌ها

حیله‌ها، خشم‌ها و حسادت‌های من‌های ذهنی مانند آبی که از مشک می‌ریزد، بر سر او می‌بارد؛ یعنی از هر طرف حیله، خشم و حسادت به سمت او می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷

دُشمنان، او را زِ غَیرت می‌دَرند

دوستان هم، روز گَارش می‌بَرند

دشمنان از روی حسادت او را می‌درند و از بین می‌برند و دوستان او هم وقتش را تلف کرده و لحظاتهش را خراب می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹

در پَنَاهِ لُطْفِ حَقِّ بایَد گُریخت



کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت

هر لحظه باید از طریق تسلیم و فضاگشایی به لطف خدا پناه برد و با او یکی شد و از او یاری خواست، تا الطاف و برکاتش را بر روح و زندگی مان سرازیر کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۷

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار

مدتی خاموش خو کن، هوش دار

گفت و گوی ظاهر، یعنی فکر کردن و سخن گفتن بر اساس من ذهنی، مثل غبار است که جلوی دید هشیاری را می گیرد؛ پس بنابراین مدتی سکوت کرده، ذهنت را خاموش کن و حضور ناظر باش تا به هشیاری حضور دست پیدا کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳

مکر آن فارس چو انگیزید گرد

آن غبارت ز استغاثت دور کرد

آن سوار کار زندگی با مکرش (قضا و کن فکان) طوری کار می کند تا بفهمیم مکر ما، یعنی فکرهای من ذهنی مان فاسد بوده و این گرد و غبار ذهن سبب شده که ما سوار زندگی را نبینیم و نتوانیم از او کمک بخواهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۶

کار من بی علت است و مستقیم

هست تقدیرم نه علت، ای سقیم



کار من بدون علت ذهنی، مستقیم و بدون واسطه است. ای بیمار دل، ای کسی که با مرکز همانیده و سبب‌سازی‌های ذهنی نگاه می‌کنی، تو در معرض تقدیر من هستی، نه علت‌های ذهنی خودت. قضای من منوط به علتی نیست. به علت همین بیماری من ذهنی و همانیدگی است که تقدیر من را نمی‌بینی و دنبال علت‌های ذهنی خودت می‌گردی. تو هشیاری هستی، باید تسلیم شوی، فضا را باز کنی و خودت را در معرض قضا و کن‌فکان قرار دهی تا من مستقیماً روی تو کار کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۲۷

عادتِ خود را بگردانم به وقت

این غبار از پیش، بنشانم به وقت

ای انسان، اگر تسلیم شوی، فضا را در برابر اتفاقات زندگی‌ات باز کنی، من دردهای تو را شفا داده و عادتِ خود را به‌موقع تغییر می‌دهم و هشیاری تو را از جنس هشیاری نظر و حضور می‌کنم؛ و در تو، این غبار پریدن از فکری به فکر دیگر را فرو می‌نشانم و به خودم زنده می‌شوم. عادتِ من این بود که به‌عنوان هشیاری، برای مدت کوتاهی همانیده شده و سپس آزاد شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۵۹

هر که را فتح و ظفر پیغام داد

پیش او یک شد مُراد و بی‌مُراد

هر کسی که با فضاگشایی، تسلیم و بله گفتن به اتفاق این لحظه پیغام پیروزی، یاری و کمکِ خدا از فضای درونش به او رسید، از نظر او به‌دست آوردن یا از دست دادن همانیدگی‌ها، یکسان می‌شود و حواسش به آن‌ها نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۰

هر که پایندانِ وی شد وصلِ یار



او چه ترسد از شکست و کارزار؟

هرکسی که فضا را باز کند، وصال و زنده شدن به خدا، ضامن او باشد، چنین کسی چه ترسی از شکست در جهان بیرون و جنگ برای به دست آوردن یا از دست دادن همانیدگی‌ها دارد؟ بنابراین چنین کسی به کارزار شناخت و گسستن از همانیدگی‌ها ادامه می‌دهد؛ زیرا می‌داند که ضامن موفقیتش خداست؛ و خرد، امنیت، هدایت، قدرت، شادی و برکت زندگی پشت فکر و عملش بوده و وارد زندگی‌اش می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۹۸

پَرِ طاووسِ مَبین و پایِ بین

تا که سوء‌العین نگشاید کمین

مانندِ طاووس، به پرها و همانیدگی‌های زیبا و رنگینت نگاه مکن. بلکه پاهای زشت من ذهنی‌ات که بر روی آن‌ها ایستاده و براساس آن‌ها فکر و عمل می‌کنی را ببین، تا چشم بد من ذهنی از کمین و پنهان‌گاه به تو حمله نکند و تو را از پای درنیاورد؛ زیرا اگر براساس همانیدگی‌های زیبای مرکزت، بر پایه زشت من ذهنی فکر و عمل کنی، حتماً شکست خواهی خورد. [تنها وقتی که سپر فضاگشایی به همراه خود داریم، چشم بد من ذهنی روی ما اثر ندارد].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

در درگاه خداوند جز این که با مقاومت و قضاوت صفر تسلیم شویم، مرکزمان را عدم کرده، خضوع داشته باشیم، اقرار کنیم که جز آن چه خدا به ما می‌آموزد، چیزی نمی‌دانیم و غیر از خدا کسی نمی‌تواند به ما کمک کند و فقط باید از او کمک بخواهیم و به او پناه ببریم، هیچ چیز دیگری ارزش و اعتبار ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۳۰

پوز بندِ وسوسه عشق است و بس

ورنه کی وسواس را بسته است کس؟

فقط عشق حقیقی است که دهان وسوسه من ذهنی، پریدن از فکری به فکر دیگر را می بندد و ذهن را خاموش می کند؛ و این عشق با فضاگشایی و شناسایی خود و دیگران، به عنوان جنسیتِ خدا و ارتعاش به زندگی پدیدار می شود؛ و آلا تا کنون چه کسی (جز عشق حقیقی) توانسته است دهان وسوسه من ذهنی را ببندد؟ [اگر فضا را باز نکنید، از جنس زندگی نشوید و به یک ریشه داری، ثباتِ هشیاری و یک قیامتِ مستقر در خودتان دست پیدا نکنید، به هیچ وجه جلوی حرکت ذهن و فکر بعد از فکر را نمی توانید بگیرید.]

با تشکر، لیلا



با درود و تقدیم احترام،

سرزمین‌های اشغال شده:

دل و مرکز همه انسان‌ها پس از ورود به این جهان و به تدریج، توسط همانیدگی‌ها اشغال می‌شوند.

طرح زندگی این است که ما در چند سال ابتدایی بعد از تولد، با یک سری چیزها همانیده شویم و یک من‌ذهنی رقیق درست کنیم و بفهمیم که برای بقاء در این دنیا، به مقداری پول و ضروریات برای گذراندن امور مادی‌مان نیاز داریم؛ و پس از درک این موضوع، هشیاری جسمی را رها کنیم و دوباره از طریق همان هشیاری حضور که جنس اصلی ماست، فکر و عمل کنیم.

ولی متأسفانه اتفاقی که برای ما افتاده است این است که نه تنها هنوز مرکزمان از اشغال چیزهای مادی و آفل درنیامده است، بلکه روزبه‌روز به تصرف چیزهای بیشتری درمی‌آید.

شاید ما متوجه این موضوع نشده‌ایم که تمام اعمال و افکارمان براساس محتویات موجود در مرکزمان شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، دل هر یک از ما، مرکز فرماندهی و هدایت ماست و ما براساس آنچه با آن هم‌هویت شده‌ایم، فکر و عمل می‌کنیم و انرژی و وقتمان را برای به دست آوردن و یا زیاد کردن آن‌ها صرف می‌کنیم.

هم‌هویت شدن یا همانیدگی هم به این معنی است که هویت خود را به فکر چیزهایی که یاد گرفته‌ایم مهم هستند، تزریق می‌کنیم و به آن‌ها حس وجود می‌دهیم و از آن پس، آن‌ها دل و مرکزمان را اشغال می‌کنند.

درواقع، ذهن ما ابزاری است که زندگی آن را طراحی کرده است تا بتواند به وسیله آن، خرد و برکات غیبی را به این جهان بیاورد. به عبارت دیگر، ذهن باید نقش یک پل ارتباطی بین این جهان و جهان غیب را ایفا کند؛ ولی به شرط این که ساده باشد و ساکن. درحالی که وضعیت فعلی اکثر انسان‌ها درست برعکس طرح خدا یا زندگی است. یعنی ذهن ما نااصل کار شده است و کارکرد اصلی خودش را از دست داده است. به این دلیل که انعکاس یک مرکز پر از همانیدگی



باعث شده است که ذهن ما لحظه‌ای آرام و قرار نداشته باشد و نتیجه آن هم، فکرهای مسلسل‌واری است که از ذهن ما می‌گذرد؛ و یک تصویر ذهنی درست شده است که ما تصور می‌کنیم این توهم ذهنی هستیم.

دل و مرکز را اگر به یک سرزمینی تشبیه کنیم که باید محل فرمانروایی پادشاه مقتدری همچون خداوند باشد، در حال حاضر توسط اغیار اشغال شده است؛ اغیار هم هر چیزی غیر از خداوند می‌تواند باشد. با تمرکز روی شکل همانش، می‌توان دید دایره مرکزی شکل که به مثابه مرکز ما انسان‌هاست و در حالت ایده‌آل باید خالی از هر

چیزی غیر از خدا و عدم باشد، پر از همانیدگی‌های جور واجوری است که هر کدام ما را به سوی خود می‌کشند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳

موج لشکرهای احوالم بین

هر یکی با دیگری در جنگ و کین

حال، اگر ما به موقع و در سنین نوجوانی متوجه نشویم که علت غم و ناراحتی‌های ما چیست و به چه دلیل ما هرچه سَنَمَن بالاتر می‌رود، با وجود به‌دست آوردن امکانات بیشتر و یا دانش زیادتر، غمگین‌تر می‌شویم و احساس نارضایتی بیشتری نسبت به قبل داریم؛ این دردها روی هم انباشته می‌شود و ما بیشتر در باتلاق هم‌هویت‌شدگی‌هایمان فرو می‌رویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴

در گل بمانده پای دل، جان می‌دهم چه جای دل

وز آتش سودای دل ای وای دل ای وای ما



ولی جای بسی تأسف است که اکثر ما انسان‌ها اصلاً گمان هم نمی‌بریم که ریشه همه درد و رنج‌های ما همین سرزمین‌های اشغال شده درون ماست که دیده‌خدا بین ما را کور کرده‌اند و نمی‌گذارند ما پی به ماهیت شوم من‌ذهنی‌مان ببریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

انبیا گفتند: در دل علتی ست

که از آن در حق شناسی آفتی ست

و با این دیده‌کژبین، ما خودمان را انسانی کامل و بی‌نقص می‌دانیم و احساس بی‌نیازی از انسان‌های به حضور رسیده و شاهان معنوی می‌نماییم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

دل تو این آلوده را پنداشتی

لاجرم دل ز اهل دل برداشتی

ولی خبر خوش این است که خداوند هر لحظه در کار جدیدی است و می‌خواهد که سرزمین‌های اشغال شده ما را که محل فرمانروایی خودش می‌باشد، از این همانیدگی‌ها پاکسازی نماید و خودش در آن جا حکمرانی کند. تنها کار مؤثر ما این است که با تسلیم و فضاگشایی و خاموش کردن ذهن، اجازه بدهیم که او پای دل ما را با جذبه و عنایتش از گل‌ولای همانیدگی‌ها بیرون بکشد و سبک‌بال به سوی آسمان عدم و فضای یکتایی سوق دهد.

با تشکر

علی از دانمارک



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com